



## دربن یزیدریاحی

# شهادت والا قدر عاشورا

حر از خاندان های معروف عراق و از رؤسای کوفیان بود. او پسر «یزید» فرزند «ناجیه» فرزند «قعب» فرزند «عتاب بن هرمی»، پسر «ریاح بن یروع» است. او از رؤسای کوفیان بود و به سرکردگی هزار سوار برگزیده شده بود.

۱

در یکی از منازل (قتربنی مقابل یا شراف) راه را بر امام بست و مانع از حرکت آن حضرت به کوفه گشت. امام به او فرمود: مادرت به عزابت بنشیند چه قصدی داری؟ حر گفت: آگاه باشید که به خدا قسم اگر غیر شما از عرب به من آن عبارت را می گفت - در حالی که وضعیت او چون شما باشد. همین عبارت را به او باز می گفتم. امام به خدا قسم برای من این (حق) نیست که یاد مادر شما کنم مگر به نیکوترین وجهی که می توانم.



۲

هنگامی که حر فریاد غریبانه امام حسین علیه السلام را که طلب باری می کرد شنید، نزد عمر سعد رفت و پرسید: آیا تو یا این مرد خواهی جنگیدی؟ عمر گفت: آری به خدا قسم، با او جنگی خواهیم داشت که دست کم، سرها قطع گردد و دست ها جدا گردد. حر گفت: شما چه خواهید کرد؟ آیا پیشنها دو مورد پسند شما نیست؟ این سعد گفت: اگر کار دست من بود (هر آینه از جنگ با او) دست می کشیدم، اما امیر تو (این زیاد) از این کار سر می زند، حر او را ترک کرد و با دیگران در انتظار ایستاد، در حالی که در کفار او قره پسر قیس قرار داشت.



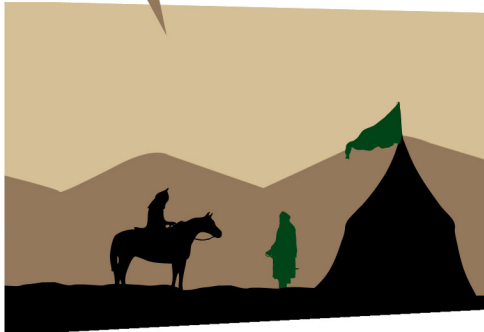
۳

حر به قره گفت: آیا سب خود را امروز آید داده ای؟ قره گفت: نه. حر گفت: آیا می خواهی آن را سیراب کنی؟ قره گمان کرد که حر قصد کتله گیری از سپاه ابن سعد را دارد، در حالی که حر چندان تمایلی نداشت که قره جدا شدن او را مشاهده کند. پس او را ترک کرد و رفت. اینجا بود که حر به امام حسین علیه السلام قدری نزدیک شد. مهاجر پسر اوس به حر گفت: آیا تو می خواهی که حمله کنی؟ در پاسخ این سوال حر ساکت شد و بر خود می لرزید، پس در حالی که مهاجر از این حال حر به شک افتاده بود، او را مورد خطاب قرار داد و گفت: اگر از من درباره شجاعترین مرد کوفه سوال می شد، تو را معرفی می کردم، این چه حالی است که در تو می بینم؟ حر گفت: همانا خود را بین بوشت و دوزخ متحیر می بینم، به خدا سوگند اگر مرا با آتش بسوزانند من در بوشت چیز دیگری را انتخاب نخواهم کرد. پس از آن با شلاق به اسب خود نواخت و به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار شد.



۴

او به سبب آن چه پیش از آن به آل رسول روا داشته بود و آنها را در مکانی بی آب و گیاه و نهاده بود، سر از خجالت به پایین انداخته بود و به سوی آنها پیش می رفت. «پروردگار! من به سوی تو می گردم، پس تو بهم را بپذیر باش. من دل لولیا و فرزندان پیامبرت را به وحشت انداختم. ای ایا عبد الله! من بازگشتم و نائب هستم، آیا برای من راهی به نوبه هست؟ امام در پاسخ حر فرمود: آری، خداوند به تو روی خواهد کرد. این گفتار امام حسین علیه السلام حر را شادمان کرده بود، او به یقین در یافت که به زندگانی بی پایان و نعمت های همیشگی رده یافته است.



۵

پس از حیب این مظاهر به میدان رفت و به پیکار عظیم نمود. تا جایی که بر اساس روایات تا 40 تن را به درک واصل کرد، وقتی لشکر پیاده نظام به او حمله ور شدند تیری به پای اسب خود و اسب به زمین خورد. اما حر با چالاکي از اسب پایین پرید و مبارزه ای دلاورانه کرد تا جایی که 40 نفر از سپاه دشمن را به قتل رساند. در همین هنگام پیاده نظام به او حمله کردند و جسم بی جانش روی زمین افتاد. او را به کنار شهدای دیگر خیمه رساندند.



امام خون از صورت حر پاک می کرد و با پارچه ای پیشانی حر را می بست، این جمله را بر زبان جاری می کرد  
تو آزاده ای! همان طور که مادرت تو را نامیده است و تو در دنیا و آخرت آزاده ای

